

## نظم نوظهور بین‌المللی و آینده حقوق بشر: دیدگاه‌ها و نقدهای نظری

حمیرا مشیرزاده<sup>۱\*</sup>، مصطفی صبوری<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

<sup>۲</sup> دانشجوی دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

### چکیده

حقوق بشر از حوزه‌های مورد اختلاف در اندیشه سیاسی است و توافقی بر سر اینکه مبنای توجیه حقوق بشر چیست، وجود ندارد. افزون بر این، حقوق بشر با انتقادهای فلسفی مانند اروپامحوری، انتزاعی بودن، فردگرا بودن و بی‌توجهی به تکالیف بشری نیز روبه‌روست که اندیشمندانی چون هانا آرنتم، السدر مک‌اینتایر، اونا را اونیل و ماکائو موتوا مطرح کرده‌اند. در عین حال، شواهد حاکی از آن است که نظام بین‌الملل با پیدایش چین به‌عنوان قدرتی بزرگ می‌تواند در آستانه تحولی مهم باشد که از نشانه‌های آن اولویت یافتن دوباره نگرانی‌های امنیتی برای پیگیری مسائلی چون ترویج حقوق بشر و شاید اهمیت یافتن روایت‌هایی بدیل از حقوق بشر است که در کنار نگرانی‌های نظری پیشین، روایت عام‌گرا یا جهان‌شمول‌نگار از حقوق بشر را با چالش جدی روبه‌رو می‌سازد. پرسش اصلی این است که «به حاشیه رفتن روایت عام‌گرا از حقوق بشر در نظم نوظهور چه تهدیدها و فرصت‌هایی را برای حقوق بشر به‌همراه دارد؟» در فرضیه استدلال می‌شود که از منظر تهدیدها، این فرایند می‌تواند بدون اینکه مابه‌ازای شایان توجهی برای دفاع از حقوق افراد در چارچوب ارزش‌های موجود ایجاد کند، ترتیبات حقوق بشری بین‌المللی فعلی را از بین ببرد و از منظر فرصت‌ها، ظرفیتی برای نقش‌آفرینی سنت‌های بدیل در زمینه شناسایی حقوق بشر و درونی‌سازی ارزش‌های حقوق بشری همراه با تعدیل در برداشت‌های مسلط از حقوق بشر فراهم سازد. از روش کیفی مقایسه نقدهای نظری و فلسفی، و روایت‌های بدیل در زمینه حقوق بشر و تناقض‌های درونی آن در سنت‌های فکری و فرهنگی غربی و غیرغربی به‌ویژه سنت کنفوسیوسی استفاده می‌شود تا احتمال دگرگونی در وضعیت آینده حقوق بشر در نظام بین‌المللی بررسی شود.

واژه‌های کلیدی: حقوق بشر، نظم نوظهور بین‌المللی، سنت کنفوسیوسی، چین، اروپامحوری

\* نویسنده مسئول، رایانامه: hmshir@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹ اسفند ۱۳۹۹، تاریخ تصویب: ۲۳ اسفند ۱۴۰۰

## ۱. مقدمه

با فروپاشی شوروی و استقرار نظم بین‌الملل لیبرال نگرانی‌های امنیتی میان دولت‌ها تا حدودی کاهش یافت، و حقوق بشر به وجه ایدئولوژیک نظم مستقر تبدیل شد. از این زمان دولت‌ها چه از روی اشتیاق و چه به اجبار خود را به رعایت حقوق بشر متعهد دانستند، و شبکه‌ای پیچیده و چندلایه از سازوکارهای حقوق بشری تعبیه شد تا صیانت از حقوق بشر و ارتقای آن را پیگیری کند. در هر دو سطح داخلی و بین‌المللی احترام به حقوق بشر به معیار مشروعیت‌بخش نظام‌های سیاسی بدل شده، تا آنجا که گفته می‌شود حقوق بشر به زبان مشترک اخلاقی میان جوامع بشری تبدیل شده است (Tasioulas, 2007: 1). با این حال، حقوق بشر با دو چالش اساسی روبه‌روست که آینده آن را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است؛ نخست اینکه نتوانسته وفاق نظری ایجاد کند و همچنان از حوزه‌های اصلی اختلاف در اندیشه سیاسی به‌شمار می‌آید. از یک سو، توافقی درباره اینکه مبنای شناسایی و توجیه حقوق بشر چیست، وجود ندارد و از دیگر سو، با نقدهای فلسفی چون اروپامحوری، عام‌گرایی، فردگرایی و انتزاعی بودن روبه‌روست که اغلب از سوی اندیشمندان جامعه‌گرا مطرح می‌شود و از تثبیت حقوق بشر در حوزه نظری جلوگیری می‌کند. دوم اینکه براساس برخی شواهد با افزایش قدرت چین، نظام بین‌الملل در آستانه تغییر در توزیع قدرت قرار گرفته است که از آن گاهی حتی با عنوان دوران افول نظم لیبرال یاد می‌شود. جان مرشایمر بر این باور است که نظم جدید، نظم محدود واقع‌گرایانه است که در آن پیگیری ملاحظات ایدئولوژیک از جمله ترویج ارزش‌های حقوق بشری تحت تأثیر نگرانی‌های امنیتی به حاشیه می‌روند (Mearsheimer, 2019: 15). از دیدگاه آیکنبری قدرت‌های نوظهور از جمله چین می‌کوشند ارزش‌ها و ایده‌های جدیدی را در سطح نظام بین‌الملل پیگیری کنند (Ikenberry, 2015: 50) و این مسئله به‌طور طبیعی امکان مطرح شدن روایت‌های نو از حقوق و تکالیف بشر در سطح بین‌المللی را فراهم می‌آورد و روایت عام‌گرا از حقوق بشر را با چالش روبه‌رو می‌سازد.

در اینجا، این پرسش مطرح می‌شود که به حاشیه رفتن روایت عام‌گرا از حقوق بشر چه تهدیدها و فرصت‌هایی را از نظر وضعیت حقوق بشر در جهان به‌همراه دارد. در فرضیه پژوهشی استدلال می‌شود که این فرایند می‌تواند از یک سو ترتیبات حقوق بشری بین‌المللی فعلی را از بین ببرد، بدون اینکه مابه‌ازای شایان توجهی برای دفاع از حقوق افراد ایجاد کند و شناسایی حقوق افراد را به دولت‌ها و قوانین موضوعه واگذار کند که اغلب ظرفیت لازم برای دفاع از حقوق افراد را ندارند. از دیگر سو، این امکان را فراهم سازد که به موازات تعدیل در برداشت‌های مسلط از حقوق بشر سایر سنت‌های فرهنگی امکان ارائه روایت‌های بدیلی از حق و تکلیف بشری را بیابند و در درونی شدن ارزش‌های حقوق بشری نقش ایفا کنند. یکی

از این سنت‌های فکری و فرهنگی که به تبع افزایش قدرت چین امکان ظهور و بروز می‌یابد، سنت نظری کنفوسیوسی است که بر تکالیف و مسئولیت فرد در قبال هم‌نوعان تأکید دارد و از این رهگذر می‌تواند به ایجاد جنبش تکلیف بشری در کنار جنبش حقوق بشر کمک کند.

در این پژوهش، از روش کیفی مقایسه نقدهای نظری و فلسفی، و روایت‌های بدیل در زمینه حقوق بشر و تناقض‌های درونی آن استفاده می‌شود تا احتمال دگرگونی در وضعیت آینده حقوق بشر در نظام بین‌المللی بررسی شود. به‌طور کلی آثاری که به بحث حقوق بشر و مشکلات آن در پایان سده بیستم می‌پردازند، به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه نخست با طرح نقدهای نظری، پیش‌فرض‌های اخلاقی و فلسفی حقوق بشر را به مسئله بدل می‌کند و اعتبار و روایی آن را زیر سؤال می‌برد. از جمله محورهای اصلی نقد نظری تأکید بر تناقض‌های درونی حقوق بشر است. این تناقض‌ها پیگیری هم‌زمان همه حقوق را امکان‌ناپذیر ساخته است و ضرورت دارد با اتخاذ مدل عمل‌گرایانه و مبتنی بر منطق هزینه و فایده به گزینش میان حق‌ها مبادرت ورزید (Kennedy, 2011). مسئله تفاوت فرهنگی و ضرورت پاسداری از روایت‌های بدیل در زمینه حقوق بشر، محور دیگری است که در این آثار پیگیری شده است. در همین زمینه این ادعا مطرح می‌شود که حقوق بشر مولود سنت فرهنگی غرب است و تنها ارزش‌های لیبرالیستی را ترویج می‌دهد و باید بر پایه نگرش چندفرهنگی اصلاح شود (Mutua, 2002). ارائه روایت‌های بدیل از درون سنت‌های فرهنگی غیرغربی به‌ویژه سنت فرهنگی کشورهای آفریقایی و سنت فرهنگی کنفوسیوسی مورد توجه برخی آثار در این حوزه بوده است که در آنها بر وظیفه فرد در قبال اجتماع، احترام، خویش‌داری، حس همکاری و مسئولیت مشترک میان افراد، نگرش به حقوق به‌عنوان راهی برای دست یافتن به اهداف جامعه‌محوری چون انسجام و خیر اجتماعی تأکید می‌شود (Angle, 2002; Cobbah, 2014). در اندیشه اسلامی معاصر نگرش‌های کم‌وبیش متفاوتی به حقوق بشر وجود دارد. برخی اندیشمندان اسلامی بر شباهت‌های میان نگرش اسلام به حقوق انسان و حقوق بشر عام‌گرای موجود تأکید دارند که گاه از آنها با عنوان مسلمانان مدرن یا اصلاح‌طلب یاد می‌شود (Dunn, 2015). گروهی دیگر بر اهمیت تکالیف در اسلام و جامعه اسلامی و برداشت آن از عدالت تأکید دارند (Dalacoura, 2003: 44). افزون‌بر این، سکولاریزه شدن حقوق بشر و نبود نگاه توحیدی مورد نقد قرار گرفته است؛ در هستی‌شناسی توحیدی خداوند مبدأ فاعلی و غایی حقوق به‌شمار می‌آید و قانونگذار واقعی کسی است که جهان، انسان و پیوند جهان و انسان را آفریده است. بنابراین تعیین حقوق بشر بدون استمداد از مبانی وحی ممکن نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۱).

گروه دوم با طرح نقدهای عملی بر موانع عملیاتی شدن حقوق بشر اشاره می‌کنند و آن را با ارجاع به عوامل محیطی توضیح می‌دهند که از آن میان می‌توان به وجود دولت‌های اقتدارگرا

و استبدادی که از ایجاد ساختار سیاسی و مدنی دموکراتیک و نهادینه شدن ارزش‌های حقوق بشر جلوگیری می‌کنند (Kabange, 2012)، ساختار دولت ملت و آنارشیک بودن نظام بین‌الملل (Casla, 2018)، نهادینه بودن ساختارهای فرهنگی و جنسیتی طردساز و دگرساز که به نقض حقوق زنان منتهی می‌شود (MacKinnon, 2006) و فقر و مشکلات اقتصادی که نه تنها تحقق حقوق اقتصادی و اجتماعی را ناممکن می‌سازند، بلکه در عمل مانع حقوق مدنی و سیاسی نیز می‌شوند، (Wresinski, 1994) اشاره کرد. با این حال، هیچ‌یک از این محورهای عملی یا نظری به تنهایی درک درستی از مشکلات حقوق بشر و وضعیت آن در آینده ارائه نمی‌دهد. تأکید صرف بر مباحث و نقدهای نظری نقش قدرت و انتقال آن در شکل‌گیری، ترویج یا طرد رژیم‌های حقوق بشری را نادیده می‌انگارد و تمرکز صرف بر موانع عملی نقش مباحث و نقدهای نظری در تثبیت نشدن حقوق بشر و شکنندگی روایت عام‌گرا، غیرتاریخی و انکارناپذیر از حقوق بشر را که می‌تواند دستمایه دولت‌ها برای نادیده‌انگاری و طرد حقوق بشر قرار گیرد، آشکار نمی‌سازد. در نوشتار پیش‌رو، تلاش داریم پیوند و اثرگذاری متقابل این دو عامل در وضعیت حقوق بشر و آینده آن در نظام بین‌الملل را بررسی کنیم. به همین منظور در بخش نخست به چالش‌های نظری حقوق بشر اشاره می‌کنیم و نشان می‌دهیم که نبود توافق بر سر مبانی توجیه و شناسایی حقوق بشر و نقدهایی چون اروپامحوری، فردگرایی، عام‌گرایی، انتزاعی بودن و بی‌توجهی به تکالیف بشر همچنان به‌عنوان دل‌واپسی نظری مطرح است و به آسیب‌پذیر بودن روایت عام‌گرا از حقوق بشر منجر شده است. سپس به نقش نظم بین‌الملل لیبرال در ترویج ارزش‌های حقوق بشری در دوران پساجنگ سرد اشاره می‌کنیم و نشان می‌دهیم که صحنه بین‌الملل با ظهور چین به‌عنوان قدرتی بزرگ در آستانه تحولات جدیدی قرار گرفته است که می‌تواند آینده حقوق بشر را دستخوش دگرگونی سازد. در بخش چهارم، چالش‌های ناشی از تضعیف سازوکارهای بین‌المللی حمایت از حقوق بشر و فرصت‌های ناشی از نقش‌آفرینی سنت‌های فکری و فرهنگی بدیل و به‌ویژه سنت کنفوسیوسی در زمینه شناسایی حقوق و تکالیف بشر و درونی‌سازی ارزش‌های حقوق بشری همراه با تعدیل در برداشت‌های مسلط از حقوق بشر بررسی می‌شود. سرانجام با نتیجه‌گیری اجمالی مقاله پایان می‌یابد.

## ۲. چالش‌های نظری حقوق بشر

چالش‌های نظری در برابر حقوق بشر از دو منظر اهمیت دارد؛ از یک سو در میان پیروان حقوق بشر توافقی در مورد اینکه مبانی شناسایی و توجیه حقوق بشر چیست، وجود ندارد و از سوی دیگر، حقوق بشر فردگرایانه موجود با نقدهای فلسفی روبه‌روست که اغلب از سوی اندیشمندان جامعه‌گرا مطرح شده است.

## ۲.۱. نبود توافق درباره مبنای توجیه حقوق بشر

به نظر جرمی والندرون اختلاف‌های نظری درباره مبنای توجیه و شناسایی حقوق بشر حول دو دیدگاه کلی تقسیم‌شدنی است؛ دیدگاه نخست با رجوع به ماهیت انسان و ویژگی‌های انسانی به شناسایی و توجیه حقوق بشر مبادرت می‌ورزد. دیدگاه دوم به حساسیت و نگرانی انسان در قبال موارد نقض حقوق بشر تمرکز دارد (Waldron, 2013: 13). آلن گویرت، جیمز گریفین و جک دانلی از جمله اندیشمندی هستند که حقوق بشر را بر پایه ماهیت انسان شناسایی و توجیه می‌کنند.

از دیدگاه گویرت، حقوق بشر شرایط ضروری و بی‌واسطه کنش انسانی است و کنشگران به‌طور منطقی باید این حقوق را داشته باشند تا بتوان آنها را به‌مثابه یک کنشگر هدفمند فرض کرد. او استدلال می‌کند که انسان‌ها در برابر یکدیگر حقوق و آزادی‌هایی دارند که شرایط و ملزومات ضروری کنشگری آنهاست. به تعبیر دیگر، اگر انسان می‌خواهد به انجام کنشی مبادرت ورزد، نیازمند حداقلی از آزادی و بهروزی است و نسبت به آن دارای حق است (Gewirth, 1981: 125). جیمز گریفین نیز بر این باور است که انسان به‌منظور صیانت و محافظت از انسان‌بودگی، فاعلیت و کنشگری خود باید از سه ارزش خودمختاری (برگرداندن راه زندگی فارغ از تعینات و اجبارهای بیرونی)، آزادی (نبودن مانع در تصمیم‌گیری) و کمترین‌های ضروری (دربرگیرنده نیازهایی مانند بقا، سطح مشخصی از سلامت روانی و جسمی، آموزش و ...) که جان کلام و رهایی‌بخش تمام ارزش‌ها و اصول حقوق بشر به‌شمار می‌آید، بهره‌مند شود (Griffin, 2004: 150).

جک دانلی نیز متأثر از روایت کانتی از کرامت انسان تأکید می‌کند که منبع اصلی حقوق بشر، ارزش ذاتی انسان‌هاست و انسان برای نیل به زیست کرامت‌مندانه نیازمند حقوق بشر است و هر آنکه حقوق انسان را نقض کند، انسانیت انسان را منکر شده و حرکت انسان را در جهت دستیابی به زیستی که در شأن موجود انسانی است، به مخاطره انداخته است (Donnelly, 2013: 12). در مقابل گروهی از اندیشمندان با این استدلال که نمی‌توان معنای ثابتی از انسان ارائه داد و آن را مبنای شناسایی و توجیه حقوق بشر قرار داد، تلاش داشته‌اند بر مبنای نگرانی‌های مشترک انسانی و کارکرد حقوق بشر به توجیه و شناسایی آن مبادرت ورزند. مراد از حساسیت و نگرانی مشترک این است که انسان‌ها نسبت به نقض پاره‌ای از حقوق بی‌تفاوت نخواهند بود و در هر کجای جهان این حقوق نقض شود، واکنش نشان خواهند داد (Waldron, 2013: 14).

جان رالز از مهم‌ترین پیروان این دیدگاه به‌شمار می‌آید. از نظر رالز حقوق بشر ضروری، کمینه و جهانی‌اند. ضروری بودن بدین معنا که نه تنها ملت‌های آزادی‌خواه، بلکه ملت‌های

شرافتمند<sup>۱</sup> نیز به نقض این حق‌ها اعتراض می‌کنند. کمینه بودن بدین معناست که تنها معیارهای کمترین حد برای سنجش مطلوبیت نظام سیاسی داخلی و نهادهای اجتماعی آن را فراهم می‌آورند. معنای جهانی بودن نیز این است که همگان فارغ از تفاوت‌های فرهنگی و گفتمانی از این حقوق در کمترین حد برخوردارند. از جمله این حقوق، حق بر زندگی، آزادی، مالکیت و برابری است که ملزومات هر گونه همکاری اجتماعی است و در صورتی که به‌طور نظام‌مند نقض شوند، از یک سو حساسیت و واکنش همگانی را برمی‌انگیزند و از دیگر سو هیچ‌گونه همکاری در نظام بین‌المللی را نمی‌توان متصور بود و تنها زور عریان است که نظم اجتماعی را برقرار می‌سازد (Rawls, 1993: 42). جوزف راز از دیگر اندیشمندان است که به پیروی از رالز حقوق بشر را حقوقی می‌داند که حاکمیت دولت‌ها را محدود می‌سازد، به‌گونه‌ای که نقض واقعی یا احتمالی این حقوق از سوی حاکمیت‌ها دلیلی قطعی برای اتخاذ تدابیری علیه آنهاست. از نظر راز دولت‌ها وقتی که در قلمرو حاکمیتی خویش عمل می‌کنند، حتی زمانی که رفتار نادرستی با شهروندانشان دارند، می‌توانند با استناد به اصل حاکمیت مانع دخالت بین‌المللی شوند، مگر در صورتی که حقوق بشر را نقض کرده باشند. در این صورت حکومت نمی‌تواند خود را در قبال مداخله خارجی مصون بداند (Raz, 2007: 6).

## ۲.۲. نقدهای فلسفی بر حقوق بشر

افزون بر اختلاف‌های نظری مبنایی، حقوق بشر آماج نقدهای فلسفی نیز است که اغلب به عام‌گرایی، فردگرایی، انتزاعی بودن و اروپامحوری حقوق بشر اشاره دارند. هانا آرنت از جمله اندیشمندان است که اگرچه ضرورت تام و تمام حقوق بشر را می‌پذیرد، از یک سو طبیعی و انتزاعی بودن حقوق بشر و از دیگر سو نقش آن در تعمیق روایتی فردگرایانه از انسان را مورد انتقاد قرار می‌دهد. از نظر آرنت حقوق و آزادی‌های منفی که با عنوان نسل اول حقوق بشر از آنها یاد می‌شود، انسان را به زندگی شخصی خود محدود می‌کند و زندگی عمومی را به عرصه‌ای بدل می‌سازد که در آن فرد تنها به پیگیری اهداف شخصی خود در رقابتی جانکاه با دیگران می‌پردازد. آرنت بر این باور است که لیبرالیسم به‌مثابه تنه تنومند حقوق بشر با تأکید بر حقوق منفی آنچنان از جانب آسیب‌های زندگی اشتراکی احساس نگرانی می‌کند که آزادی از سیاست را به‌عنوان تنها آمال زندگی سیاسی معرفی می‌کند و این مسئله نتایج نامطلوبی برای انسان در عرصه زیست اجتماعی دارد. از پیامدهای این روند تقلیل سیاست به ابزار برای پیگیری اهداف شخصی است و پیامد دیگر اینکه سیاست عرصه دستور و اطاعت و استبداد عرصه خصوصی بر عمومی می‌شود (Arendt, 1966: 13). آرنت شناسایی مجموعه‌ای از

حقوق عام در بستر انتزاعی و با رجوع به ماهیت انسان را رد می‌کند و به تبعیت از هگل عضویت در جامعه سیاسی و دولت ملی را پیش شرط داشتن حق می‌داند. از دیدگاه او، افرادی که حس تعلق به یک جامعه سیاسی ندارند و از تابعیت یک دولت ملی محروم‌اند، هیچ کرامت و تقدسی نخواهند داشت و اگر یک موجود بشری موقعیت خود در جامعه سیاسی را از دست دهد، نه تنها حقوق وی بر پایه اعلامیه‌های پرزرق و برق حقوق طبیعی و انکارناپذیر بشر پاس داشته نمی‌شود، بلکه تمام ارزشندگی (کیفیت‌هایی) را که لازم است تا دیگران به او به‌مثابه یک هم‌نوع رفتار کنند نیز از دست می‌دهد (Dinsmore, 2011: 2). آرنت با تأکید بر ناتوانی روایت جهان‌شمول از حقوق بشر در تضمین حقوق و کرامت انسان، از ایجاد سازوکارهای سیاسی جدیدی حمایت می‌کند که شرایط انسان عصر حاضر را با نگاهی جهان‌شمول بنگرد و در عین حال برخلاف الگوی انتزاعی و جهان‌شمول کانتی، حقوق انسان را در بستر جامعه سیاسی و حکومت‌های سرزمینی و محلی شناسایی و تضمین کند.

مک‌اینتایر از دیگر اندیشمندانی است که شناسایی حقوق انسان در بیرون از جامعه سیاسی و به‌صورت انتزاعی را رد می‌کند و اولویت‌یابی حقوق عام بر خیر جامعه را آفت نظام اخلاقی مدرن می‌داند، زیرا این مسئله درک غایت‌گرایانه و جامعه‌محور از انسان را به حاشیه برده و درک توصیفی و فردگرایانه از انسان را به متن بدل کرده است. به نظر مک‌اینتایر اصول اخلاقی روشنگری و به‌تبع آن حقوق بشر با رهایی انسان از تمام محدودیت‌های درونی و بیرونی به ساخت جامعه‌ای منجر شده است که افراد در آن تنها بر مبنای محاسبات عقلانی و فردی تصمیم می‌گیرند و به کنشگری می‌پردازند (Retter, 2018: 9). از این نظر پروژه روشنگری و حقوق بشر انسان را از غایات‌گرایی و هدف‌مدار بودن تهی ساخته است و انسان چه به‌خودی‌خود (هر زمان که به خود می‌نگرد) و چه از سوی فلاسفه عصر روشنگری (آنگاه که درباره انسان می‌اندیشیدند)، به‌مثابه یک فرد مستقل بازتولید شده است که اختیار و استقلال کامل اخلاقی دارد و به منبع و غایتی فراتر از خواست و نفع خود وامدار نیست. افزون بر این، به نظر او دعای فردگرایانه حقوق بشر و آنچه آزادی از موانع بیرونی دانسته شده، پوشش و حجابی عقلانی برای خودمحوری انسان فراهم آورده است که باید به‌کلی آن را رها ساخت و در عوض نظم اجتماعی را بر پایه یک روایت اجتماعی از انسان بازسازی کرد، به‌گونه‌ای که هویت افراد و منافع حیاتی آنها در جهت خیر جامعه بنا شده باشد (MacIntyre, 1984: 66).

به نظر مک‌اینتایر افق اخلاقی جدید تا حدود زیادی نتیجه انقلاب‌های امریکا و فرانسه است، زیرا از این زمان مفاهیم حقوق عام و طبیعی که در زبان‌های میانه و کلاسیک جایگاهی نداشت، مورد توجه قرار گرفت و جایگاه اصلی را در تنظیم روابط اجتماعی کسب کرد؛ درحالی‌که مفاهیم مزبور به‌طور اساسی ماهیتی موهوم و تخیلی دارند و اعتقاد به آنها شبیه باور

به جادوگران و تک‌شاخ‌هاست. او به جای حقوق بشر عام بر نوعی خاص‌گرایی اخلاقی تأکید کرده و مدعی است که باید وظایف و الزامات اخلاقی را در نقش‌ها اجتماعی و سنت‌های فرهنگی خاص جست‌وجو کرد (MacIntyre, 1984: 70). او نارا اونیل نیز از دیگر اندیشمندانی است که به انتزاعی بودن حقوق بشر اشاره دارد و باور دارد که تنها در صورتی که جنبش همگانی تکلیف در کنار جنبش حقوق ایجاد شود، می‌توان امیدوار بود حقوق افراد برآورده و تضمین شود. از نظر اونیل تنها حقوقی را می‌توان معتبر قلمداد کرد که همزمان عامل مکلف و مسئول برآورده شدن آن نیز تعیین شود، در غیر این صورت مفاد حقوق تنها بیاناتی لغو، باطل و در عین حال تعریف‌نشده است؛ این وضعیتی است که بسیاری از مفاد حقوق بشر با آن روبه‌روست (O'Neill, 2016: 5).

اونیل تأکید می‌کند که حقوق بشر با حجم گسترده‌ای از حقوق روبه‌روست، بدون اینکه مشخص باشد چه کسی در قبال اجرایی شدن آنها مسئول است. برای مثال اگر اسناد حقوق بشری مدعی‌اند یک فرد سوری حق غذا و حق مسکن دارد، لازم است تعیین شود که چه کسی یا نهادی مکلف است این حقوق را برآورده سازد. یا زمانی که اعلام می‌شود فردی در جنوب آفریقا دارای حق بهداشت و سلامت است، ضرورت دارد که مشخص شود چه فرد یا نهادی مسئول فراهم ساختن این حق است. از نظر اونیل به‌صورت سنتی و مبتنی بر درکی وبری، دولت‌ها را به‌مثابه «اصلی‌ترین منبع اقتدار مشروع» مسئول برآورده ساختن این حقوق دانسته‌اند و اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز این دیدگاه را پذیرفته‌اند، اما دیدگاه مزبور با واقعیت عصر جهانی شدن و بی‌ثباتی مستمر دولت‌ها سازگاری ندارد، و دولت‌های مدرن به‌ویژه دولت‌های ضعیف و فقیر توان آن را ندارند که به‌تنهایی حقوق بشر به‌ویژه نسل دوم آن را تأمین کنند. لازم است که «جنبش تکلیف بین‌المللی» به‌مانند آنچه با عنوان «جنبش حقوق بشر بین‌المللی» شناخته می‌شود، آغاز و بحث تکلیف در گستره وسیعی تری از دولت‌ها دنبال شود، به همین منظور لازم است از ظرفیت نهادهای غیردولتی و شرکت‌های فراملی به‌عنوان نیروهای کمک‌کننده در اجرای عدالت نیز بهره‌برداری شود (O'Neill, 2016: 10).

اروپامحور بودن حقوق بشر، از نقدهای اساسی است که به‌ویژه در آثار اندیشمندان پسااستعمارگرا مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه، موتوا گفتمان حقوق بشر را یک ایدئولوژی سیاسی می‌داند که به‌طور عمیق ریشه در لیبرالیسم دارد، و تعصبات فرهنگی آن نیز منبعث از همین فلسفه و نظریه است. بر پایه این تفکر، حقوق بشر یک ایدئولوژی با محتوای فرهنگی و قومی خاص است که در دستیابی به مبنای مشترک و توافق عمیق بر سر محتوا، دامنه و مبانی فلسفی برای حقوق بشر ناتوان بوده است. از نظر موتوا، نوعی همخوانی و



همسانی میان جنبش حقوق بشر و استعمارگرایی وجود دارد، و هر دو بخشی از فرایندی واحد برای ایجاد تغییر در مردم جوامع غیرغربی هستند. به همین دلیل او جنبش حقوق بشر را نیازمند بازنگری در تفکر و جهت‌گیری می‌داند تا از این رهگذر نگاه دوگانه‌انگار و سلسله‌مراتبی آن به جهان واقع (که در عمل کشورهای اروپایی یا غربی در قامت اداره‌کننده و بقیه جهان دنباله‌رو آنها قرار گرفته‌اند)، از بین برود. موتوا به چرایی شکل‌گیری و زایش حقوق بشر اشاره دارد و مدعی است که نه بردگی آفریقایی‌ها که دربرگیرنده نگاه‌های نژادی و وحشی‌گرایانه بود سبب زایش حقوق بشر بود، و نه استعمار سنتی آسیایی‌ها، آفریقایی‌ها و امریکای لاتینی‌ها از سوی اروپایی‌ها سبب مطرح شدن حقوق بشر شد، بلکه تنها از بین رفتن یهودیان در اروپا مبنای زایش و تعمیم قواعد و قوانین حقوق بشری به دیگر سنت‌ها و فرهنگ‌ها بوده است. در نتیجه، موتوا بازسازی حقوق بشر را امری ضروری می‌داند که تنها از رهگذر کنار گذاشتن اروپامحوری (که اساس ایجاد جنگ صلیبی برای متمدن‌سازی و حمله به مردم غیراروپایی بوده) و پذیرش دیدگاه چندفرهنگی به حقوق بشر حاصل می‌شود (Mutua, 2002: 30). با توجه به مسائل مطرح‌شده می‌توان نتیجه گرفت که حقوق بشر با وجود جایگاه شایان توجهی که از اواخر سده بیستم به این سو کسب کرده، همچنان نتوانسته است وفاق نظری ایجاد کند و با تشن آرا و انتقادهای و چالش‌های نظری مختلفی روبه‌روست. از یک سو توافقی درباره اینکه مبنای شناسایی و توجیه حقوق بشر چیست، وجود ندارد و از سوی دیگر، با نقدهای فلسفی چون اروپامحوری، عام‌گرایی، فردگرایی، انتزاعی بودن و بی‌توجهی به تکالیف بشری روبه‌روست که به‌عنوان دل‌واپسی‌های نظری حل‌نشده باقی‌مانده از تثبیت حقوق بشر جلوگیری کرده است.

### ۳. نظم نوظهور بین‌المللی و آینده حقوق بشر

کشتار گسترده غیرنظامیان و رفتار خشونت‌بار و خالی از عواطف انسانی در طول دو جنگ جهانی بسیاری را متوجه ارتباط وثیق حاکمیت‌های خلل‌ناپذیر و آسیب به شهروندان در داخل یا بر اثر سیاست خارجی توسعه‌طلبانه در بیرون ساخت؛ و این نتیجه کلی حاصل آمد که زمان آن فرا رسیده است تا حقوقی همگانی شناسایی شود، و دولت‌ها بدون هیچ استثنایی مؤدب به آداب و ارزش‌های عام آن شوند. نخستین گام در این خصوص تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر بود که به‌مثابه رستاخیز بین‌المللی به‌شمار می‌آمد و به تصویب معاهده‌های حقوق بشری الزام‌آور چون میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منجر شد، و حوزه‌های موضوعی حقوق بشری را بسیار گسترش داد. با

این حال در عمل تا پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، حقوق بشر نتوانست به واسطه نگرانی‌های امنیتی موجود مورد توجه جدی قرار گیرد.

با پایان جنگ سرد در عمل نظم بین‌المللی لیبرال استقرار یافت و از آنجا که قطب برتر نظام یک دولت لیبرال بود، این امکان فراهم شد که حقوق بشر فردی و عام به‌عنوان وجه ایدئولوژیک نظم لیبرال اهمیت یابد و دولت‌ها چه به‌اجبار یا از سر اشتیاق مسئولیت‌هایی را در زمینه حقوق بشر بپذیرند. افزون‌بر قدرت برتر نظام شمار دیگری از دموکراسی‌های قدرتمند لیبرال نیز شکل‌گیری ساختار اقتصادی مبتنی بر سازوکار بازار را تقویت کردند و بر گسترش حقوق بشر به‌مثابه یک ارزش تأکید کردند. مرشایمر در مورد نقش قدرت در توسعه حقوق بشر این پرسش را مطرح می‌سازد که فرض کنیم اگر ماحصل جنگ سرد فروپاشی بلوک غرب بود، آیا در این صورت حقوق بشر فردی و عام جایگاه فعلی را کسب می‌کرد؟ او معتقد است درحالی‌که لیبرالیسم به‌مثابه ایدئولوژی بلوک غرب بر حقوق فردی تأکید می‌کرد، مارکسیسم به‌عنوان ایدئولوژی بلوک شرق بر طبقات اجتماعی تأکید داشت. بنابراین اگر شوروی و بلوک شرق پیروز جنگ سرد بودند، نظم جهانی مبتنی بر ارزش‌های کمونیستی ایجاد می‌شد و بسیاری از این حقوقی که امروزه با عنوان حقوق بشر شناسایی شده است، در آن جایگاهی نداشت (Mearsheimer, 2019: 15). به هر حال می‌توان این استدلال را مطرح کرد که نظم بین‌الملل لیبرال نقش چشمگیری در ترویج حقوق بشر داشته است، اما این نظم بر پایه برخی شواهد در آستانه تحول و دگردیسی قرار گرفته و ظهور چین به‌عنوان قدرت بزرگ غیرغربی و غیرلیبرال، تغییر در توزیع قدرت را در پی دارد. در نتیجه، از یک سو اولویت یافتن دوباره نگرانی‌های امنیتی آینده حقوق بشر موجود را با چالش جدی روبه‌رو می‌کند، از سوی دیگر، قدرت‌یابی چین می‌تواند به معنای تمایل این کشور به جایگزین ساختن ارزش‌های متفاوتی از ارزش‌های لیبرال در سطح بین‌المللی باشد.

آیکنبری نماد و نمود افول نظم لیبرال را رشد ترامپیسم در آمریکا، خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا و رشد رویه‌های اقتدارگرایانه در دموکراسی‌های نوپا می‌داند. وی تأکید می‌کند که از دهه ۱۹۳۰ تاکنون ترامپ نخستین رئیس‌جمهور آمریکا است که به‌صورت فعال با بین‌الملل‌گرایی لیبرال و ویژگی‌های آن مانند تجارت آزاد، اتحادهای امنیتی، چندجانبه‌گرایی، محیط زیست و ... مخالفت کرده است. تصمیم بریتانیا برای خروج از اتحادیه اروپا نیز نشانه دیگری از مخالفت با چندجانبه‌گرایی است. افزون‌بر این، سیاست‌های دولت اردوغان به‌گونه‌ای بیانگر بازگشت رویه‌های اقتدارگرایانه در دموکراسی‌های تازه‌تأسیس است (Ikenberry, 2018: 7). از نظر مرشایمر دگردیسی در نظم لیبرال نتیجه تناقض‌ها و نقصان درونی آن است. از یک سو، تعهد به اشاعه ارزش‌های لیبرالی در سراسر جهان واکنش

ملی‌گرایانه‌ای را در درون دولت‌های دیگر برانگیخته و آنها را به موازنه وادار ساخته است؛ و از سوی دیگر، اولویت‌دهی به نهادهای بین‌المللی، جهانی شدن اقتصاد و تأکید بر گشودن مرزها با ملی‌گرایی و هویت ملی در داخل کشورهای لیبرال از جمله قطب برتر نظام (ایالات متحده) برخوردار پیدا می‌کند. به باور مرشایمر، از آنجا که ملی‌گرایی قدرتمندترین ایدئولوژی سیاسی است، هر زمان که ارزش‌های لیبرالی با آموزه‌های ملی‌گرایی برخورد یابند، خواه ناخواه لیبرالیسم اهمیت خود را از دست می‌دهد و تضعیف خواهد شد. افزون‌بر این، جهانی شدن فزاینده که می‌کوشید موانع تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی را به کمترین حد برساند، از یک سو به از بین رفتن مشاغل، کاهش دستمزدها و افزایش نابرابری درآمد در سراسر جهان لیبرال منجر می‌شود؛ و از دیگر سو فرصتی را برای قدرتمندتر شدن کشورهای غیر از قطب برتر نظام فراهم می‌سازد که در نهایت توزیع قدرت را تغییر می‌دهد و نظم لیبرال را به پایان می‌رساند. این همان مسئله‌ای است که با پیدایش چین به‌عنوان قدرت بزرگ و احیای قدرت روسیه به‌وقوع پیوسته و دوران نظم لیبرال را در آستانه افول قرار داده است. بر این اساس نظم جدید نه نظم بین‌المللی لیبرال، بلکه نظم محدود واقع‌گرایانه خواهد بود؛ و قطب‌های برتر نظام از جمله آمریکا و چین در عرصه‌های اقتصادی و نظامی به شکلی فزاینده در رقابت با یکدیگر قرار می‌گیرند (Mearsheimer, 2019: 20).

برخی بر این باورند که افزایش قدرت چین در دو دهه اخیر و تغییر شکل آن از اقتصاد متکی به صنعت غیرپیشرو به رهبر جهانی در فناوری‌های مدرن در کنار موفقیت‌های آن در دیپلماسی اقتصادی و تبدیل شدن آن به بزرگ‌ترین شریک تجاری اقتصادهای در حال ظهور در سراسر آسیا، آفریقا و امریکای لاتین زودتر از آنچه تصور می‌شد، عرصه‌های رقابت را ترسیم کرده و نگرانی‌های امنیتی میان چین و آمریکا را برجسته ساخته است که از آن جمله می‌توان به اختلاف‌های سرزمینی در دریای جنوبی چین، جنگ‌های تجاری و بحث در مورد برنامه نوسازی نیروی نظامی چین اشاره کرد (Lippert & Volker, 2020: 9). از دیدگاه آیکنبری، این کشمکش‌ها سبب خواهد شد که در آینده دولت چین و سایر قدرت‌های نوظهور تلاش کنند ایده‌ها و نظام ارزشی و فرهنگی خود را پیش ببرند و ایالات متحده به‌سختی می‌تواند از نظام قدیمی محافظت کند (Ikenberry, 2015: 50). درستی این دیدگاه زمانی تأیید می‌شود که رفتار چین در قبال نهادهای بین‌المللی را مورد توجه قرار دهیم. این کشور از یک سو تلاش دارد در درون نهادهای موجود و با بهره‌گیری از راهبردهای گوناگونی چون مشارکت، مخالفت یا انسداد دیدگاه‌ها و منافع خود را پیگیری کند، و با برقراری روابط دوجانبه به‌جای چندجانبه‌گرایی، بلوکی از کشورهای همسو را ایجاد کند؛ و از سوی دیگر،

نهادهای جایگزین را تأسیس کند. بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی<sup>۱</sup>، بانک جدید توسعه<sup>۲</sup> و سازمان همکاری‌های شانگهای<sup>۳</sup>، از جمله این نهادهاست که نشان‌دهنده اراده این کشور برای ایجاد نهادهای بین‌المللی متناسب با منافع و دیدگاه‌های خود است که اکنون بیشتر در ابعاد اقتصادی مطرح می‌شود، و قابلیت تعمیم یافتن به ابعاد فرهنگی و ارزشی را نیز دارد (Hillman, 2020: 5). از این رو می‌توان استدلال کرد که تحولات محیطی در کنار دل‌واپسی‌های نظری از پیش موجود، آینده روایت عام‌گرا از حقوق بشر را دستخوش دگرگونی می‌سازد؛ و آن را تحت تاثیر ملاحظات امنیتی و شاید پیدایش ارزش‌های متفاوتی با حقوق بشر فردگرایانه قرار می‌دهد.

#### ۴. فرصت‌ها و تهدیدها برای حقوق بشر در دوران پسالیبرال

در این شرایط بازگشت به قوانین موضوعه و شناسایی حقوق بشر در چارچوب آن به‌مثابه الگوی جایگزین مطرح می‌شود که با نظم واقع‌گرایانه دوران پسالیبرال همخوانی دارد. تمرکز بر قوانین موضوعه و به حاشیه رفتن روایت عام‌گرا از حقوق بشر فرصت‌ها و تهدیدهایی را در بطن و متن خود دارد که در ادامه به‌اجمال به آن اشاره می‌کنیم.

##### ۴.۱. از بین رفتن ترتیبات بین‌المللی حقوق بشر

از منظر تهدیدها به حاشیه رفتن حقوق بشر عام‌گرا و تأکید صرف بر قوانین موضوعه می‌تواند به از بین رفتن ترتیبات بین‌المللی حقوق بشری منجر شود، بدون اینکه مابه‌ازای اساسی برای شناسایی و تضمین حقوق افراد به‌وجود آید. همان‌طور که جوزف راز اشاره می‌کند، اگرچه امروزه موارد نقض حقوق بشر از آدم‌ربایی تا بازداشت‌های خودسرانه، شکنجه و محدودیت‌های گسترده بر آزادی‌های فردی حتی در دولت‌های لیبرال امری فراگیر است، با این حال حقوق بشر به‌صورت کلی در شرایط مناسب‌تری نسبت به گذشته قرار دارد، و در پهنه گسترده‌تری از جهان به‌کار می‌رود. اعلامیه‌ها و معاهده‌های حقوق بشری، و دادگاه‌های بین‌المللی باصلاحیت برای پیگیری موارد گوناگون نقض حقوق بشر به‌وجود می‌آیند؛ و رعایت حقوق بشر، شرط شرکت در برنامه‌های مختلف بین‌المللی، دریافت کمک‌های بین‌المللی و غیره قلمداد می‌شود. افزون‌بر این، شمار فراوانی از سازمان‌های مردم‌نهاد به رصد حقوق بشر می‌پردازند (Raz, 2007: 1). تمام این اسناد، رویه‌ها و سازوکارها توانسته‌اند کم و بیش در کاهش موارد نقض حقوق بشر نقش ایفا کنند، و از بین رفتن آنها می‌تواند آسیب‌زا

---

1. The Asian Infrastructure Investment Bank (AIIB)  
 2. The New Development Bank (NDB)  
 3. The Shanghai Cooperation Organization (SCO)

باشد. وجه دیگر موضوع به قوانین موضوعه به‌عنوان جایگزین ترتیبات موجود مربوط است؛ و این قوانین یک مشخصه اصلی نظری دارند و آن ارتباط مستقیم آنها با اراده دولت‌هاست. در این صورت، تنها حقوق و تکالیفی که در بستر قوانین موضوعه شناسایی شده باشند و از سوی دولت‌ها تضمین شوند، واجد وصف حق خواهند بود، این در شرایطی است که دولت‌ها اغلب تمایلی برای پذیرش داوطلبانه حقوق افراد ندارند. این‌همانی قوانین موضوعه و اراده دولت‌ها در آرای اثبات‌گرایان حقوقی و واقع‌گرایان سیاسی به‌عنوان جدی‌ترین باورمندان به قوانین موضوعه پدیدار شده است.

از دیدگاه اثبات‌گرایان کلاسیک تنها حقوقی را که در قوانین موضوعه ذکر شده و دارای ضمانت اجرا هستند می‌توان به‌مثابه حق موجه دانست و غیر از آن هیچ منبعی برای تعیین و شناسایی حقوق فرد وجود ندارد (فلسفی، ۱۳۷۰: ۵۵). نظریه واتل در مورد جایگاه اراده دولت‌ها در خلق منابع حقوقی در این خصوص شایان توجه است. از نظر این پژوهشگر، منافع ملی مطلوب حاکمیت که در شکل قوانین موضوعه آشکار می‌شود، تنها مبنای شناسایی و تضمین حقوق انسان است. جرمی بنتام، جان آستین، هانس کلسن و هربرت هارت نیز از راه‌های گوناگون در تعمیق و تکامل این دیدگاه نقش شایان توجهی ایفا کرده‌اند. همه این اندیشمندان به جدایی میان آنچه باید و آنچه هست، باور داشتند؛ و به این ترتیب، حقوق در معنای واقعی را به حقوق به‌مثابه آنچه هست، تقلیل می‌دادند. آستین با پافشاری تلاش می‌کرد تحلیل‌های حقوقی را از ملاحظات اخلاقی جدا کند. او حقوق در معنای مضیق و ساده را همان «فرمان مافوق» می‌دانست. از این رو، آستین رویکرد اثبات‌گرایانه به حقوق را در این عبارت خلاصه می‌کرد: «وجود حقوق یک چیز است و اینکه با یک معیار فرضی منطبق باشد یا نه مسئله دیگری است. به نظر وی یک قاعده حقوقی که در عمل وجود دارد یک قاعده حقوقی است هرچند ما از قاعده مذکور خوشمان نیاید یا قاعده ذی‌ربط را در یک قضیه خاص قابل اعمال ندانیم. در هر صورت لازم است تا ما باید و نباید خود را با قاعده حقوقی موجود منطبق سازیم» (شهبازی، ۱۳۹۵: ۴۳). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پیوند میان قوانین موضوعه و اراده دولت‌ها از این نظر تهدیدآفرین است که دولت‌ها اغلب ظرفیت یا اراده لازم برای شناسایی و تضمین حقوق افراد را ندارند؛ و در صورتی که ترتیبات حقوق بشری بین‌المللی از بین برود و حقوق افراد به قوانین موضوعه محدود شود، دولت‌ها این امکان را خواهند یافت که بدون هیچ محدودیت بیرونی به نقض حقوق افراد بپردازند.

#### ۲.۴. ارائه روایت‌های بدیل از حقوق و تکالیف افراد

از منظر فرصت‌ها بازگشت به قوانین موضوعه می‌تواند به درونی شدن ارزش‌های حقوق بشری منجر شود، و امکان گفت‌وگوی میان‌فرهنگی و بهره‌گیری از ظرفیت سنت‌های فکری و فرهنگی بدیل را فراهم آورد. یکی از این سنت‌های فرهنگی بدیل که در نظم نوظهور بیش از دیگر سنت‌ها امکان نقش‌آفرینی می‌یابد، سنت فرهنگی کنفوسیوسی است که به دنبال آن مطرح شدن چین به‌عنوان قدرتی بزرگ امکان‌پذیر خواهد بود. در سنت کنفوسیوسی بیش از آنکه بر حق بشر تمرکز شود، بر تکلیف فرد در قبال جامعه و سایر هم‌نوعان اشاره شده است و این از چالش‌های حقوق بشر است که پیشتر در بررسی آرای اونارا اونیل به آن اشاره شد. توجه به تکلیف و مسئولیت فرد در قبال جامعه و برآورده ساختن حقوق دیگران در سنت کنفوسیوسی تا حدودی در مبانی انسان‌شناسانه فرهنگ کنفوسیوسی ریشه دارد.

در این سنت فرهنگی روایتی اخلاقی و ارتباطی از انسان ارائه شده است که در تضاد با تصویر فردگرا و از هم‌گسیخته از انسان قرار دارد. بر پایه آرای کنفوسیوس آنچه انسان را واجد وصف انسان بودن می‌سازد، ارتباط با دیگران و زیست در درون نقش‌هایی است که از بدو تولد به او داده می‌شود و به‌صورت مستمر بازتعریف می‌شود. به تعبیر دیگر، روابط و جایگاه انسان نقشی عارضی و بیرونی نسبت به ماهیت او ندارد، بلکه اساس ماهیت انسان را همین روابط شکل می‌دهد (Ames & Dissanayake, 1996: 199). هربرت فینگارت در این باره اشاره می‌کند که از دیدگاه کنفوسیوس اگر دست‌کم دو موجود بشری وجود نداشته باشند، و رابطه‌ای دربرگیرنده رابطه والدین-فرزند، رابطه استاد-شاگرد، رابطه فراتر-فروتر و غیره میان آن دو برقرار نشود، نمی‌توان وجود انسان را متصور شد. شرط انسان بودن این است که دست‌کم دو انسان در کنار یکدیگر قرار گیرند، و رابطه‌ای میان آنها برقرار شود (Fingarette, 1983: 336). از دیدگاه کنفوسیوس، در چارچوب این روابط و نقش‌ها، انسان این فرصت را می‌یابد که بر انگیزه‌ها و ریشه‌های درونی اخلاقی خود آگاهی یابد و آنها را بالفعل سازد. برای نمونه، انسان در درون خانواده، حس شفقت و دلسوزی و احترام را درمی‌یابد، در درون روابط اجتماعی، به آیین‌ها و آداب نزاکت و قوف می‌یابد، و در بستر جامعه در مسیر دستیابی به والاترین فضیلت که کنفوسیوس آن را خیرخواهی و عشق نسبت به دیگران می‌داند، حرکت می‌کند (Yu, 2005: 285).

از دیدگاه کنفوسیوس، فرد خیرخواه می‌داند که چگونه به دیگران عشق ورزد، و چگونه تصمیم‌ها، اعمال و فراتر از آن زیست خود را در جهت سعادت دیگر هم‌نوعان سامان بخشد. به همین دلیل، خیرخواهی بنابر تعریف «عشق ورزیدن به انسان است» (Chan, 1995: 301). خیرخواهی معانی دیگری نیز یافته و به مسئولیت‌پذیری، میل به مراقبت و دلسوزی در قبال

دیگران و همچنین حس همدلی و از خودگذشتی فرد در قبال جامعه نیز تعبیر شده است. به تعبیر کنفوسیوس، «فرد خیرخواه به دیگران کمک می‌کند تا هر آن‌گونه که می‌خواهند باشند و به آنها یاری می‌رساند تا به هر آرزویی که دارند برسند» (Xu, 2019: 25). این روایت از انسان خیرخواه که با عشق ورزیدن و احساس تکلیف در مقابل دیگران پیوند یافته است، می‌تواند به آغاز جنبش تکلیف بشری به موازات جنبش حقوق بشر کمک کند؛ جنبشی که به تعبیر اونارا اونیل ضرورت اساسی در عملیاتی شدن حقوق بشر است، زیرا دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های جهان سوم ظرفیت لازم در برآورده ساختن حقوق افراد به‌ویژه نسل دوم حقوق بشر را ندارند و تأکید بر مسئولیت و تکلیف همگانی در برآورده ساختن حقوق بشر ضرورتی انکارناپذیر است که سنت کنفوسیوسی می‌تواند امکانات نظری را در این مورد فراهم کند. افزون‌بر این، سنت کنفوسیوسی همراه با تأکید بر احترام به تفاوت‌هاست. به‌طور سنتی فرهنگ سیاسی چین در مورد روابط با سایر واحدهای سیاسی بر یافتن زمینه‌های مشترک در عین حفظ تفاوت‌ها تأکید داشته است. گفته می‌شود هدف نیل به هماهنگی و تثبیت روابط است و نه تحمیل ارزش‌های خاص. روابط متقابل از جایگاهی مهم برخوردار است و نگاه هر کس به روابط خود با دیگران را تعیین می‌کند. در این دیدگاه، تکثرگرایی اصل است، و تغییر هم باید داوطلبانه صورت گیرد (Huang & Shih, 2014: 9).

## ۵. نتیجه

حقوق بشر با دو چالش اساسی روبه‌روست که آینده آن را دستخوش تغییر و دگرگونی ساخته است: نخست اینکه نتوانسته وفاق نظری ایجاد کند و همچنان از حوزه‌های اصلی اختلاف در اندیشه سیاسی به‌شمار می‌آید. از یک سو، هیچ توافقی در خصوص اینکه مبنای توجیه حقوق بشر چیست، وجود ندارد. برخی اندیشمندان مانند آلن گویرت، جک دانلی و جیمز گریفین با رجوع به ماهیت انسان و مشخصه‌های بشری مانند نیاز، توانمندی، کرامت، کنشگری و طبیعت انسانی به توجیه حقوق بشر پرداخته‌اند؛ و شماری دیگر مانند جان رالز، جوزف راز و چارلز بیتز با رجوع به شاخص‌هایی چون حساسیت و نگرانی‌ها در قبال موارد نقض حقوق بشر درصدد توجیه آن برآمده‌اند. از سوی دیگر، حقوق بشر با انتقادهای فلسفی چون انتزاعی بودن، عام‌گرا بودن، فردگرایی، بی‌توجهی به تکلیف بشری و اروپامحوری روبه‌روست که از سوی اندیشمندانی چون هانا آرنست، السدر مک‌ایتایر، اونارا اونیل، ماکائو موتوا و انجمن انسان‌شناسان آمریکا مطرح شده است. دوم اینکه براساس برخی شواهد، نظام بین‌الملل با پیدایش چین به‌عنوان قدرتی بزرگ در آستانه تحولی مهم قرار گرفته که یکی از نشانه‌های آن اولویت یافتن دوباره نگرانی‌های امنیتی بر پیگیری ملاحظاتی چون ترویج حقوق بشر است.

سرعت و گستره تحولات محیطی به حدی است که برخی از پایان نظم بین‌الملل لیبرال و جایگزینی آن با نظم محدود واقع‌گرایانه مانند آنچه در دوران جنگ سرد بر نظام بین‌الملل حاکم بود، یاد می‌کنند. در این نظم رقابت و موازنه میان قدرت‌ها به مشخصه اصلی نظام بین‌الملل بدل می‌شود و ملاحظات امنیتی در کنار نگرانی‌ها و مخالفت‌های نظری از پیش موجود، می‌تواند آینده حقوق بشر را تحت تأثیر قرار دهد و آن را به حاشیه ببرد. در این شرایط قوانین موضوعه و ترتیبات ملی به مثابه منبع اصلی حق فرد شناسایی می‌شود که با نظم واقع‌گرایانه محدود همخوانی دارد. این فرایند در بطن و متن خود فرصت‌ها و تهدیدهایی را به همراه دارد. می‌تواند فرصت‌هایی برای گفت‌وگوی میان‌فرهنگی و بهره‌گیری از ظرفیت سایر سنت‌های فکری و فرهنگی را در زمینه شناسایی حقوق بشر فراهم سازد. یکی از این سنت‌های فکری و فرهنگی، سنت کنفوسیوسی است که بر وظیفه افراد برای برآورده ساختن حقوق بشر تأکید دارد و می‌تواند به شکل‌گیری جنبش تکلیف بشر در کنار جنبش حقوق بشر کمک کند. با این حال، بیم آن وجود دارد که ترتیبات حقوق بشری بین‌المللی موجود از بین برود، بدون اینکه هیچ مابه‌ازای شایان توجهی در محیط داخلی ایجاد شده باشد، و دولت‌ها در غیاب محدودیت‌های بیرونی و بین‌المللی به شکل آشکارتری به نقض حقوق افراد مبادرت ورزند.

#### بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را شامل پرهیز از دزدی ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوء رفتار و غیره، به‌طور کامل رعایت کرده‌اند.

#### منابع و مأخذ

##### الف) فارسی

۱. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۱) *فلسفه حقوق بشر*. قم: انتشارات بین‌المللی اسراء.
۲. شهبازی، آرامش. (۱۳۹۵) *فلسفه حقوق بین‌الملل - پوزیتیویسم*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی.
۳. فلسفی، هدایت‌الله. (۱۳۷۰، بهار) «روش‌های شناخت حقوق بین‌الملل»، *تحقیقات حقوقی*، ۹: ۵۰-۷۲. در: [https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article\\_56639.html](https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article_56639.html)

##### ب) انگلیسی

4. Ames, Roger; and Wimal Dissanayake. (1996) *Self and Deception: A Cross-Cultural Philosophical Enquiry*. Albany: State University of New York Press.
5. Angle, Stephen. (2002) *Human Rights in Chinese Thought: A Cross-Cultural Inquiry*. Cambridge: Cambridge University Press, <DOI: 10.1017/CBO9780511499227>.



6. Arendt, Hannah. (1951) *The Origins of Totalitarianism*. New York: Harcourt, Brace and Company.
7. Casla, Koldo. (2018) "Realism: Human Rights Foe?" in Davide Orsi, J. R. Avgustin and Max Nurnus, eds. *Realism in Practice: An Appraisal*. Bristol: E-International Relations, 143-156. Available at: [https://eprints.ncl.ac.uk/file\\_store/production/245064/D474E3F6-4CEE-45C9-AC88-BF59E19C0ADC.pdf](https://eprints.ncl.ac.uk/file_store/production/245064/D474E3F6-4CEE-45C9-AC88-BF59E19C0ADC.pdf) (Accessed 7 July 2021).
8. Chan, Wing-Tsit. (1955) "The Evolution of the Confucian Concept Jên," *Philosophy East and West* 4, 4: 295-319, <DOI:10.2307/1396741>.
9. Cobbah, Josiah. (1987) "African Values and the Human Rights Debate: An African Perspective," *Human Rights Quarterly* 9, 3: 309-331, <DOI:10.2307/761878>.
10. Dalacoura, Katerina. (2003) *Islam, Liberalism and Human Rights*. London and New York: I. B. Tauris.
11. Dinsmore, Gregory. (2011) *A Place in The World: Hannah Arendt and the Political Conditions of Human Rights*, A PhD Dissertation in Government, Cornell University, Ithaca, New York. Available at: <https://ecommons.cornell.edu/handle/1813/33522> (Accessed 3 July 2021).
12. Donnelly, Jack. (2013) *Universal Human Rights in Theory and Practice*. Ithaca, NY: Cornell University Press. Available at: <https://www.jstor.org/stable/10.7591/j.ctt1xx5q2.21> (Accessed 9 July 2021).
13. Dunn, Shannon. (2018) "Islamic Law and Human Rights," in Anver M. Emon and Rume Ahmed, eds, *The Oxford Handbook of Islamic Law*. Oxford: Oxford University Press, <DOI:10.1093/oxfordhb/9780199679010.013.26>.
14. Fingarette, Herbert. (1983) "The Music of Humanity in the Conversations of Confucius," *Journal of Chinese Philosophy* 331-356, <DOI:10.1111/j.1540-6253.1983.tb00420.x>.
15. Gewirth, Alan. (1981) "The Basis and Content of Human Rights," *NOMOS* 23: 119-147. Available at: <https://www.jstor.org/stable/24219090> (Accessed 7 July 2021).
16. Griffin, James. (2008) *On Human Rights*. London and New York: Oxford University Press, <DOI:10.1093/acprof:oso/9780199238781.001.0001>.
17. Hillman, Jonathan. (2020) "A 'China Model?' Beijing's Promotion of Alternative Global Norms and Standards," The Center for Strategic and International Studies (*CSIS.org*). Available at: <https://www.csis.org/analysis/china-model-beijings-promotion-alternative-global-norms-and-standards> (Accessed 12 June 2021).
18. Huang, Chiung-Chiu; and Chih-yu Shih. (2014) *Harmonious Intervention: China's Quest for Relational Security*. Farnham and Burlington: Ashgate.
19. Ikenberry, John. (2018) "The End of Liberal International Order?" *International Affairs* 29, 1: 7-23, <DOI:10.1093/ia/iix241>.
20. Ikenberry, John. (2015) "The Future of Liberal World Order," *Japanese Journal of Political Science* 16, 3: 450-455, <DOI:10.1017/S1468109915000122>.
21. Kabange, Christian-jr. (2012) "The Challenges for the Advancement of Human Rights and Democracy in Africa in the 21st Century," *Sacha Journal of Human Rights* 2, 1: 15-32. Available at: <https://www.researchgate.net/publication/235674841> (Accessed 8 July 2021).

22. Kennedy, David. (2011) *The Dark Sides of Virtue: Reassessing International Humanitarianism*. Princeton: Princeton University Press, <DOI:10.1515/9781400840731>.
23. Lippert, Barbara; and Perthes Volker. (2020) "Strategic Rivalry between United States and China: Causes, Trajectories, and Implications for Europe," *SWP Research Paper*: 1-55, <DOI:10.18449/2020RP04>.
24. MacKinnon, Catharine. (2006) *Are Women Human? And Other International Dialogues*. Cambridge, MA: Harvard University Press, <DOI:10.2307/j.ctvjnrvcck>.
25. MacIntyre, Alasdair. (1984) *After Virtue: A Study in Moral Theory*. London: Gerald Duckworth & Co.
26. Mearsheimer, John. (2019) "Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order," *International Security* 43, 4: 7-50, <DOI:10.1162/isec\_a\_00342>.
27. Mutua, Makau. (2002) *Human Rights: A Political and Cultural Critique*. Pennsylvania: University of Pennsylvania Press. Available at: <https://www.jstor.org/stable/j.ctt3fhtq0> (Accessed 8 July 2021).
28. O'Neill, Onora. (2016) *Justice across Boundaries: Whose Obligations?* Cambridge, UK: Cambridge University Press, <DOI:10.1017/CBO9781316337103>.
29. Rawls, John. (1993) "The Law of Peoples," *Critical Inquiry* 20, 1: 36-68. Available at: <https://www.jstor.org/stable/1343947> (Accessed 8 July 2021).
30. Raz, Joseph. (2007) "Human Rights Without Foundations," *Oxford Legal Studies Research Paper* 14: 1-21, <DOI:10.2139/ssrn.999874>.
31. Retter, Mark. (2018) "The Road Not Taken: On MacIntyre's Human Rights Skepticism," *The American Journal of Jurisprudence* 63, 2: 189-215, <DOI:10.1093/ajj/auv012>.
32. Tasioulas, John. (2007) "The Moral Reality of Human Rights," in Thomas Pogge, ed, *Freedom from Poverty as a Human Right: Who Owes What to the Very Poor*. Oxford: Oxford University Press for UNESCO.
33. Waldron, Jeremy. (2013) "Human Rights: A Critique of the Raz/ Rawls Approach," *NYU School of Law*: 13-32, <DOI:10.2139/ssrn.2272745>.
34. Wresinski, Joseph. (1994) *The Very Poor, Living Proof of the Indivisibility of Human Rights*. France: Editions Quart Monde.
35. Xu, Gang. (2019, April 10) "On the Origin of Ren: A Practice of Human Sacrifice and Martyrdom in Early Chinese History," *Archives of Boston Society of Confucius* 1, 1: 28-41. Available at: <http://www.er4a2.net/bsc.html> (Accessed 2 June 2020).
36. Yu, Jiyuan. (2005). "Confucius Relational Self and Aristotle's Political Animal," *History of Philosophy Quarterly* 22, 4: 281-300. Available at: <https://www.jstor.org/stable/27745033> (Accessed 8 July 2021)



Research Paper

## **The Emerging International Order, and the Future of Human Rights: Theoretical Perspectives and Critiques**

**Homeira Moshirzadeh<sup>1\*</sup>, Mostafa Saburi<sup>2</sup>**

<sup>1</sup> Associate Professor, Department of International Relations, Faculty of Law & Political Science, University of Tehran, Iran

<sup>2</sup> A PhD Candidate in International Relations, Faculty of Law & Political Science, University of Tehran, Iran

Received: 28 February 2022, Accepted: 14 March 2022

© University of Tehran

### **Abstract**

Human rights have been the concern of not only activists and governments but also the scholars of international relations for decades. With its emphasis on civil and political rights and its individualist underpinnings, human rights discourse appeared to have become dominant in the last two decades of the twentieth century. However, it now faces significant, and perhaps very consequential challenges. Although it has been challenged from various perspectives for decades, it seems that these challenges have become more articulated and multidimensional. Moreover, in the aftermath of the decline of the US, the emergence of China as a great power, and the formation of a post-liberal international order, security concerns have become more significant compared to ethical or normative concerns. This might eventually be followed by the emergence of a non-liberal, non-individualistic set of international norms and values.

In this article, the authors show that theoretical reflections have not led to any agreement among various thinkers over the justification of human rights in spite of the fact that they may be its advocates. Communitarianism as an important rival for universalism challenges natural law tradition as a fundamental justification for universal human rights, and many theorists, even with cosmopolitan inclinations, do not find natural law as an appropriate justification for universalism. Furthermore, the dominant liberal conception of human rights itself has been criticized by influential figures such as Hannah Arendt, Alasdair MacIntyre, Onara O'Neil, and Makau Mutua for being abstract, individualistic, Eurocentric, and with little concern for human obligations. These authors suggest a more contextual

---

\* Corresponding Author Email: hmoshir@ut.ac.ir

understanding of human rights, more attention to collective rights, public awareness of the significance of community bonds, more consideration of obligations towards others besides right claims, and becoming more aware of the need to end Eurocentric conscious or unconscious assumptions, methods, and understandings. These theoretical debates have become more significant in the post-liberal order in which security concerns have taken precedence over human rights promotion, and have led to violations of the universal narrative of human rights. On one hand, western powers, as the major advocates and promoters of liberal norms and values may not see human rights violations in the world as their main concern. On the other hand, China, as an emerging power is not part of the western world and its cultural Confucian tradition is characterized by being more collectivistic than individualistic. Therefore, it may eventually call for more emphasis on communitarianism and/or human obligations and collective rights. The combination of these two challenges have not been fully discussed by IR scholars. The main objective of this paper was to contribute to current debates on human rights and its significance for international relations by identifying threats and opportunities associated with the marginalization of the universalist account of human rights at both theoretical and practical levels. Finally, the authors conclude that the main threat is that the process may destroy the existing international arrangement without creating any alternative mechanism for defending individuals' rights. The only substitute for international mechanisms is the codification of human rights norms in domestic legal systems. However, since many countries in the world have not attempted to ensure upholding and protecting these rights in their own legal systems, this alternative may prove to be ineffective. However, the new world order may lead to a good opportunity for providing practical solutions to address the theoretical criticisms. The emerging international arrangement may provide new capacity for non-western cultural traditions such as Confucianism to play a role in the expansion of the notion of human rights and more obligation-based norms, in addition to more emphasis on recognizing and accepting differences in opinions in order to promote pluralism.

**Keywords:** Human Rights, Emerging International Order, Confucianism, China, Eurocentrism

**Declaration of conflicting interests**

The authors declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship, and/or publication of this article.

**Funding**

The authors received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

**ORCID iDs:** <https://orcid.org/0000-0002-7983-1397>

## References

- Ames, Roger; and Wimal Dissanayake. (1996) *Self and Deception: A Cross-Cultural Philosophical Enquiry*. Albany: State University of New York Press.
- Angle, Stephen. (2002) *Human Rights in Chinese Thought: A Cross-Cultural Inquiry*. Cambridge: Cambridge University Press, <DOI: 10.1017/CBO9780511499227>.
- Arendt, Hannah. (1951) *The Origins of Totalitarianism*. New York: Harcourt, Brace and Company.
- Casla, Koldo. (2018) "Realism: Human Rights Foe?" in Davide Orsi, J. R. Avgustin and Max Nurnus, eds. *Realism in Practice: An Appraisal*. Bristol: E-International Relations, 143-156. Available at: [https://eprints.ncl.ac.uk/file\\_store/production/245064/D474E3F6-4CEE-45C9-AC88-BF59E19C0ADC.pdf](https://eprints.ncl.ac.uk/file_store/production/245064/D474E3F6-4CEE-45C9-AC88-BF59E19C0ADC.pdf) (Accessed 7 July 2021).
- Chan, Wing-Tsit. (1955) "The Evolution of the Confucian Concept Jên," *Philosophy East and West* 4, 4: 295-319, <DOI:10.2307/1396741>.
- Cobbah, Josiah. (1987) "African Values and the Human Rights Debate: An African Perspective," *Human Rights Quarterly* 9, 3: 309-331, <DOI:10.2307/761878>.
- Dalacoura, Katerina. (2003) *Islam, Liberalism and Human Rights*. London and New York: I. B. Tauris.
- Dinsmore, Gregory. (2011) *A Place in The World: Hannah Arendt and the Political Conditions of Human Rights*, A PhD Dissertation in Government, Cornell University, Ithalca, New York. Available at: <https://ecommons.cornell.edu/handle/1813/33522> (Accessed 3 July 2021).
- Donnelly, Jack. (2013) *Universal Human Rights in Theory and Practice*. Ithaca, NY: Cornell University Press. Available at: <https://www.jstor.org/stable/10.7591/j.ctt1xx5q2.21> (Accessed 9 July 2021).
- Dunn, Shannon. (2018) "Islamic Law and Human Rights," in Anver M. Emon and Rume Ahmed, eds, *The Oxford Handbook of Islamic Law*. Oxford: Oxford University Press, <DOI:10.1093/oxfordhb/9780199679010.013.26>.
- Falsafi, Hedayatullah. (1991, Spring) "Ravesh'ha-ye shenakht-e hoghoghe beinol'melal (Methods of Understanding International Law)," *Tahghighat-e hoghooghi (Legal Research)*, 9: 50-72. Available at: [https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article\\_56639.html](https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article_56639.html) (Accessed 12 May 2019). [in Persian]
- Fingarette, Herbert. (1983) "The Music of Humanity in the Conversations of Confucius," *Journal of Chinese Philosophy* 331-356, <DOI:10.1111/j.1540-6253.1983.tb00420.x>.
- Gewirth, Alan. (1981) "The Basis and Content of Human Rights," *NOMOS* 23: 119-147. Available at: <https://www.jstor.org/stable/24219090> (Accessed 7 July 2021).
- Griffin, James. (2008) *On Human Rights*. London and New York: Oxford University Press, <DOI:10.1093/acprof:oso/9780199238781.001.0001>.
- Hillman, Jonathan. (2020) "A 'China Model?' Beijing's Promotion of Alternative Global Norms and Standards," The Center for Strategic and International Studies (*CSIS.org*). Available at: <https://www.csis.org/analysis/hina-model-beijings-promotion-alternative-global-norms-and-standards> (Accessed 12 June 2021).

- Huang, Chiung-Chiu; and Chih-yu Shih. (2014) *Harmonious Intervention: China's Quest for Relational Security*. Farnham and Burlington: Ashgate.
- Ikenberry, John. (2018) "The End of Liberal International Order?" *International Affairs* 29, 1: 7-23, <DOI:10.1093/ia/iix241>.
- . (2015) "The Future of Liberal World Order," *Japanese Journal of Political Science* 16, 3: 450-455, <DOI:10.1017/S1468109915000122>.
- Javadi Amoli, Abdullah. (2002) *Falsafe-ye hoghogh-e bashar (Philosophy of Human Rights)*. Qom: International Publishing House. [in Persian]
- Kabange, Christian-jr. (2012) "The Challenges for the Advancement of Human Rights and Democracy in Africa in the 21st Century," *Sacha Journal of Human Rights* 2, 1: 15-32. Available at: <https://www.researchgate.net/publication/235674841> (Accessed 8 July 2021).
- Kennedy, David. (2011) *The Dark Sides of Virtue: Reassessing International Humanitarianism*. Princeton: Princeton University Press, <DOI:10.1515/9781400840731>.
- Lippert, Barbara; and Perthes Volker. (2020) "Strategic Rivalry between United States and China: Causes, Trajectories, and Implications for Europe," *SWP Research Paper*: 1-55, <DOI:10.18449/2020RP04>.
- MacKinnon, Catharine. (2006) *Are Women Human? And Other International Dialogues*. Cambridge, MA: Harvard University Press, <DOI:10.2307/j.ctvjnrvek>.
- MacIntyre, Alasdair. (1984) *After Virtue: A Study in Moral Theory*. London: Gerald Duckworth & Co.
- Mearsheimer, John. (2019) "Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order," *International Security* 43, 4: 7-50, <DOI:10.1162/isec\_a\_00342>.
- Mutua, Makau. (2002) *Human Rights: A Political and Cultural Critique*. Pennsylvania: University of Pennsylvania Press. Available at: <https://www.jstor.org/stable/j.ctt3fhtq0> (Accessed 8 July 2021).
- O'Neill, Onora. (2016) *Justice across Boundaries: Whose Obligations?* Cambridge, UK: Cambridge University Press, <DOI:10.1017/CBO9781316337103>.
- Rawls, John. (1993) "The Law of Peoples," *Critical Inquiry* 20, 1: 36-68. Available at: <https://www.jstor.org/stable/1343947> (Accessed 8 July 2021).
- Raz, Joseph. (2007) "Human Rights Without Foundations," *Oxford Legal Studies Research Paper* 14: 1-21, <DOI:10.2139/ssrn.999874>.
- Retter, Mark. (2018) "The Road Not Taken: On Macintyre's Human Rights Skepticism," *The American Journal of Jurisprudence* 63, 2: 189-215, <DOI:10.1093/ajj/auy012>.
- Shahbazi, Aramesh. (2016) *Falsafe-ye hoghogh-e beinol'melal- positivism (Philosophy of International Law- Positivism)*. Tehran: Institute of Legal Studies and Research. [in Persian]
- Tasioulas, John. (2007) "The Moral Reality of Human Rights," in Thomas Pogge, ed. *Freedom from Poverty as a Human Right: Who Owes What to the Very Poor*. Oxford: Oxford University Press for UNESCO.
- Waldron, Jeremy. (2013) "Human Rights: A Critique of the Raz/ Rawls Approach," *NYU School of Law*: 13-32, <DOI:10.2139/ssrn.2272745>.
- Wresinski, Joseph. (1994) *The Very Poor, Living Proof of the Indivisibility of Human Rights*. France: Editions Quart Monde.

- Xu, Gang. (2019, April 10) "On the Origin of Ren: A Practice of Human Sacrifice and Martyrdom in Early Chinese History," *Archives of Boston Society of Confucius* 1, 1: 28-41. Available at: <http://www.er4a2.net/bsc.html> (Accessed 2 June 2020).
- Yu, Jiyuan. (2005). "Confucius Relational Self and Aristotle's Political Animal," *History of Philosophy Quarterly* 22, 4: 281-300. Available at: <https://www.jstor.org/stable/27745033> (Accessed 8 July 2021).



This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC-BY) license.

